

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در مباحث علم اجمالی مثل مباحث قبلی عده‌ای از مطالب را علمای اعلام به عنوان تنبیهات بیان کردند.

تنبیهاتی که اعلام در اینجا آوردند ترتیشان یکی نیست. تنبیه اول را اجمالاً مرحوم نائینی در ذیل خود بحث آوردند. مرحوم استاد مستقلاً آوردند.

علی ای حال مرحوم استاد عده‌ای از تنبیهات آوردند. دیگران هم آوردند تنبیهات بعضی هایش خیلی اساسی است در باب تنجیز علم اجمالی. مرحوم استاد چون اولاً قبل از اینکه وارد بحث ایشان بشویم، ایشان فرمودند اجمالاً ان الاصل الجاری فی احد طرف الاجمالین ما ان یکون من سنخ اصل الجاری؛ این بحثی را مطرح کردند در این که این بحثی که می‌گوییم اصول به خاطر تعارض اصول و تساقط اصول علم اجمالی منجز است، این به اصطلاح اصولی که با هم تعارض دارند، حقیقت آن باید توضیح داده بشود.

چون اصول گاهی از سنخ واحد هستند، گاهی از سنخ متعدد هستند. گاهی بین اصول رتبه طولی وجود دارد، گاهی رتبه طولی وجود ندارد. این مجموعه اقسامی است که ایشان در ذیل تنبیه اول آوردند.

مرحوم نائینی به یک عنوان عامی این طور که در کتاب فواید آمده در این صفحه‌ای که در اینجا اشاره شد در حاشیه کتاب. یک عنوان عامی که اصول کلاً جاری نمی‌شود می‌خواهند در طول باشند یا نباشند. نمی‌دانم حالا شاید این بحث را که مرحوم نائینی در این مختصر است، شاید در دوره بعدی مفصل گفتند؛ چون استاد از ایشان نقل می‌کند و یک آدرسی هم برای اجود التقریرات دارند که تصادفاً پیش من نبود، یا لا اقل پیدایش نکردم. نمی‌دانم در اجود التقریرات تفصیل بیشتری دارد. اما اینکه در فواید است موجزتر است و خیلی صریح در این مطلبی که ایشان نقل می‌کنند نیست.

دیگر چون قاعده ما خیلی به این مطالب که اینجا چه فرمودند، آن صفحه چه فرمودند نیست

س: در ترجیح اجود با فواید بیانی دارید شما؟

ج: فواید را مقدم می‌کنیم.

س: مقدم می کنید؟

ج: بله چون مرحوم آقای بجنوردی می فرمودند استاد، شاگرد خود مرحوم نائینی. چند دفعه عرض کردیم در ترجیحشان فواید آمده. عرض کنم که این راجع به اجمال بحث حالا بین دو تا بزرگوار، آقایی این را وارد بحث شدند به عنوان تنبیه اول. آن وقت این را اقسامی قرار دادند که یا از سنخش هست یا از سنخش نیست، اصل طولی باشد یا نباشد. چون بعد مثالها زده می شود انشاء الله روشن می شود. در قسم اول این که اصل هر طرف از سنخ فصل دیگری باشد، لکن یکی دارای اصل طولی باشد، دون دیگری. مثلاً حالا مثالی که ایشان زدند، دو تا مایع داریم، یکی یک مایع داریم معذرت می خواهم با لباس، مایعی هست با لباس، و لباس فرض کنید به اینکه مغضوب بوده، می دانیم که لباس غصبی بوده. آن وقت قطره ای از خون در یکی از این دو تا افتاد؛ یا در لباس یا در مایع افتاد. نمی دانیم در این است یا نه. در اینجا اصاله الطهاره یا استصحاب طهارت اگر از حالت سابقه اش آن بود، در ماء، در آن مایع و در آن لباس معارضند، خب این دو تا ساقط می شوند. این از سنخ واحد هم هستند به قول ایشان اصاله الطهاره است.

بعد از اینکه و لذا اثری که بر طهارت بار است، نمی توانیم اینجا بر این مایع و بر لباس بار بکنیم. یعنی مایع نجس است، به اصطلاح باید اجتناب از آن بکنیم، به اصطلاح به لحاظ شربش اجتناب بکنیم. آن لباس هم نجس است، در نماز مشکل داشتیم، در غیر نماز مشکل نمی شود، پوشیدن لباس نجس حرام نیست. این هم راجع به لباس.

اما به لحاظ اینکه با قطع نظر از طهارت و نجاست، به لحاظ غصبیت، این بعد از نجاست و طهارت، مسئله غصبیت است. آن لباس غصبی، چون لباس غصبی است نماز نمی شود با آن خواند. آن اناء مشکوک است که آیا غصبی است. نمی دانیم اناء را از آن، مایع را معذرت می خواهم، می گویم اناء همه اش ذهن ما رفته به اناء، آن مایع را نمی دانیم، لذا می شود اینجا اصاله الحل جاری بکنیم در مایع. نه به لحاظ شرب، به لحاظ تصرفات دیگر. اصلاً نمی دانیم این مایع آیا غصبی هست یا غصبی نیست، اصاله الحل جاری بکنیم؛ که این اصل اصاله الحل در طول، به تعبیر ایشان در طول آن اصاله الطهاره است. در طول آن قرار دارد. می شود بگوییم محل التصرف فیه؛ شرب خود ما نه به لحاظ به اصطلاح طهارتش، معذرت می خواهم اصاله الطهاره به مناسبت به اصطلاح تعارضش با ثوب ساقط می شود، اما اصاله الطهاره به این مناسبت، به مناسبت به اصطلاح علیت شرب، که آیا حرام هست یا حرام نیست، یا این ساقط نمی شود. یا مثل اصاله الطهاره که ساقط می شد و وجوب اجتناب داشت، این هم می شود یا نمی شود.

و به عبارت دیگر البته چون بعد خود ایشان می گویند قبل از اینکه وارد تنبیه بشویم، در ذهنم بود لکن گذاشتم اینجا. یک نکته ای ابتدائاً باید گفته بشود و آن نکته اساسی در خلال بحث های قبلی آمده. سر تنجیز علم اجمالی چیست؟ اگر سر تنجیز علم اجمالی را تعارض اصول بگیریم، این یک نکته هست؛ یا سرش این که علم اجمالی مثل علم تفصیلی است. مرحوم آقا ضیاء اینجوری وارد بحث شده است. آقای خویی سر را تساقط اصول می دانند، سر تنجیز را تساقط اصول؛ خوب اگر سرش تساقط اصول بشود، طبیعتاً ایشان این شبهه را مطرح می کنند تساقط اصول در اصاله الطهاره. در حلیت که تساقط نداشتند که. چون این طرف که غصبی بود، آن طرف هم مشکوک. در اصل طولی، یعنی در طول اصاله الطهاره حلیت شرب، در مقابل غصبیت؛ در اینجا تعارض ندارد. آقای خویی می گویند جاری می شود.

مرحوم نائینی می گویند جاری نمی شود. اصاله الحل جاری نمی شود، اصول طولی یا عرضی جاری نمی شود. آقا ضیاء هم به ایشان اشکال می کنند. البته عرض کردم عبارت نائینی خیلی صریح در ما نحن فیه نیست. شاید عبارت آقا ضیاء هم خالی از اشکال نیست. دیگر خود آقایان مراجعه کنند. آقا ضیاء هم اشکال می کند که شما که قائل به تساقط اصول هستید، نباید در این جا قائل بشوید که جاری نمی شود، باید بگویید جاری می شود مثل آقای خویی. مگر اینکه شما مثل ما قائل به حلیت تامه باشید. این خلاصه اشکال مرحوم آقا ضیاء. قائل به حلیت تامه باشید.

حالا یک مقدار عبارت مرحوم آقای خویی را می خوانیم. بعد که ایشان متعرض شدند، فیقی شرب الماء محتمل حرمة و الحلیه لاحتمال نجاسته؛ این احتمال نجاست توش، هل تجری فیه اصاله الحل؟ چون اصاله الحل نسبت به نجاستش در این جهتش به اصطلاح جای مانعی ندارد. احتمال نجاست این که مثلاً نجس شده باشد، غیر از حالا آن جهت غصبیت.

فهل تجری فیه اصاله الحل او تسقط فی العلم الاجمالی کسقوط اصاله الطهاره؛ همچنان که اصاله الطهاره ساقط می شود این به اصطلاح ایشان اصل طولی است.

ایشان فرموده، ذهب المحقق النائینی الى سقوط هذه المعارضه بالاصل الجاری فی الطرف الاخر و ان كان واحداً فالتزم بعدم جواز شرب الماء فی المثال لعدم المومن من احتمال العقاب علیه. البته ظاهرش این حالا مرحوم استاد اینجور نقل فرمودند، شاید در درس فرمودند. ظاهر مرحوم نائینی این است که وقتی یک اصلی جاری شد، آن طولیاتش و احکام طولی هم جاری می شود. فرق نمی کند. این طور نیست که ما مثلاً اصاله الطهاره را که در این جاری کردیم فقط به لحاظ طهارت باشد. به لحاظ حلیت شرب هم هست. فرق نمی کند. تمام آثار بار می شود. این نکته ایشان.

آقای خویی می فرمایند: و لكن التحقيق جريانها و عدم معارضتها باصالة الطهارة في الطرف الاخر و ذلك لما عرفت ان العلم الاجمالي بالتكليف لا يوجب تنجز الواقع الا بعد تساقط الاصول، درست است ایشان روی مبنای خودشان رفتند. نکته تنجیز علم اجمالی تساقط اصول است.

فاذا كان الاصل الجارى في الطرفين من سنخ واحد كاصالة الطهارة في المثال المذكور، فلا مناص من القول بعدم شموله لكلا الطرفين لاستلزامه الترخيص في المعصية و لا لاحدهما ترجيح.

و اما الاصل الطولى، اما اگر اصل طولی که اصالة الحل باشد، المختص باحد الطرفين، فلا مانع من شمول دليله، چون طرف مقابل که غصب است، اشکال ندارد. لا يلزم منه ترجيح من غير مرجح لعدم شمول دليله للطرف الاخر.

و بعبارة اخرى، باز همین را تکرار می کنند. اصالة الطهارة چرا جاری می شود و اصالة الحل جاری نمی شود.

و اما دليل اصالة الحل فهو بعمومه لا يشمل الا احد الطرفين من اول الامر، این از اول امر اصالة الحل در این جاری می شود در آن یکی جاری نمی شود.

بعد ایشان می فرمایند یک قاعده کلی و هذا احد الموارد التي يرجع فيها الى الاصل المحكوم بعد سقوط الاصل الحاكم؛ مرادش اصالة الطهارة است.

و نظیر ذلك في الفروع الفقهية كثير؛ منها ما لو علم بنجاسة شيء في زمان و طهارته في زمان آخر؛ یک زمان طاهر بوده دیگر. و شک في المتقدم منهما، فانه بعد تساقط الاستصحابين بالمعارضه يرجع الى قاعدة الطهارة؛ مانعی ندارد، چون این استصحاب جاری نمی شود.

نائینی می گوید اگر استصحاب جاری نشد، استصحاب طهارت، قاعده طهارت هم جاری نمی شود. خلاصه حرف نائینی؛ چون اصل یک مؤدای واحدی دارد؛ اگر استصحاب طهارت جاری نشود به خاطر معارض، اصالة الطهارة، چون اصالة الطهارة مفادش با استصحاب طهارت یکی است. دیگر جا ندارد که اصالة الطهارة جاری بشود. آقای خویی می فرمایند نه، اصالة الطهارة جاری نمی شود، قاعده البرائه جاری نمی شود. قاعده عرض کردیم مراد اصالة است.

و منها، شبیه این، اذا علم حلیة شیء فی زمان و حرمة فی زمان آخر و شک، فانه بعد تساقط الاستصحابین يرجع الى اصالة الحل؛ اینجا هم ایشان می گوید جاری نمی شود؛ چون اصالة الحل با استصحاب حل مفادش یکی است. اگر استصحاب جاری نشود اصالة الحل هم جاری نمی شود.

الى غير ذلك من الموارد التي يرجع فيها؛ پس آن نکته اساسی در ذهن مبارک ایشان این است که اگر اصل حاکم جاری نشد، اصل محکوم بعد از عدم جریان منافات ندارد اصل محکوم جاری بشود.

عرض کنم که این خلاصه بحثی است که ایشان در این قسمت و در این تبییه فرمودند. ما توضیحاتش را عرض کردیم، فکر می کنم تطبیقش دیگر راحت باشد. اولاً این مبنای آقای خوبی و کذلک مرحوم نائینی و دیگران که اینجا هستند، مبنی است بر اینکه در باب احتیاط تصرف در حکم است. چون وقتی یک قطره خون را دید، می داند که يجب الاجتناب. این چون قابل تشخیص نیست در خارج و بر هر دو انطباق دارد یا به قول خودشان تساقط اصول. آن وقت بر می گردد به اینکه بگویند هر دو يجب الاجتناب. آن وجوب اجتنابی که علم پیدا کرد، این را تطبیق می دهد در دو طرف. این یک مبناست، مبنای مشهور هم هست که رفتند روی حکم. و ما توضیح دادیم که راست هم هست. اگر از این مبنا رفتیم انصافاً این شبهه هست که چون اینجا به هر حال اعتبار است، اعتبار به آن مقدار مسلم می خورد. زاید بر آن را ما دیگر دلیل نداشته باشیم. زاید بر آن مقدار. این حرف بدی نیست اجمالاً.

لکن ما عرض کردیم ظاهراً در باب علم اجمالی یک تصرف در ناحیه موضوع هم هست. اشکال ما به آقایان این است. یعنی در باب علم اجمالی وقتی من می دانم یک قطره خون آمد، فقط بحث وجوب اجتناب نیست. من کل واحد من الطرفين هم ملاقی نجس می بینم. هم آن آب را هم لباس را. بله، ملاقی نجس به اعتبار وجوب اجتناب. اگر که خود موضوع را دیدیم می شود استصحاب. فرق بین اصل تنزیلی و غیر تنزیلی اینجا گذاشتند. اگر موضوع را دیدیم به لحاظ حکمی که بر آن بار شده، می شود اصل غیر تنزیلی مثل اصالة الحل.

پس بنابراین اصل مطلب این است اختلاف اساسی در اینجا است؛ یک نکته البته این نکته را آقایان ذکر کردند؛ چون مفروغ عنه گرفتند که تجزیه علم اجمالی به لحاظ حکم است. چون مفروغ عنه گرفتند اصلاً بحثش را هم نکردند. لکن ما عرض کردیم انصافش این است که تجزیه علم اجمالی ولو تصرف در حکم هست، لکن تصرف در موضوع هم هست. اگر ما تصرف در موضوع دیدیم، این هم ملاقی نجس است، آن هم ملاقی نجس است، آن لا يجوز لبسه فی الصلاة که لباس باشد، لکن در غیر صلاة يجوز لبسه. این نجس و يجب الاجتناب

عنه، مثلاً با آن وضو نگیرید. و يجب يحرم شرب من الشیء، دیگر این که آقای خویی فرمودند اصاله الحل جاری می شود، اصاله الحل جاری نمی شود. وقتی تصرف در ناحیه موضوع شد، دیگر اصاله الحل در آنجا جاری نمی شود.

یک نکته اساسی در اینجا این است؛ البته این نکته را آقایان توضیح ندادند. و انصافاً اگر قائل شدیم نکته، نکته وجوب اجتناب است، شاید حق بیشتر با آقای خویی باشد؛ یعنی نکته، نکته حکم باشد. لکن ما چون نکته را حکم تنها نمی دانیم؛ نکته را تصرف در موضوع که اصطلاحاً گفتیم تصرف در صورت است به اصطلاح و تصرف در حکم که تصرف در ماده گرفتیم. این در هر دو تصرف می کند؛ یعنی این را ملاقی نجس می داند. اگر ملاقی نجس شد، آن ثوب هم ملاقی نجس شد، آن وقت اثری که در باب ثوب هست، با آن نماز نمی شود خواند، غیر نماز می شود پوشید؛ اثری که در مایع هست این است که هم با آن وضو نمی شود گرفت، هم نمی شود خورد. طبیعت تنجیز علم اجمالی این طور است.

پس این که مرحوم آقای خویی دارند که می شود شرب کرد، و اصاله الحل جاری می شود، شاید روی مبانی خودشان. این یک نکته مطلب که انشاء الله روشن بشود.

یک نکته دیگر هم همان بود که مرحوم آقاضیاء اشاره کردند. مرحوم آقاضیاء به نائینی اشکال می کنند که اگر شما نکته را تساقط اصول بدانید، خب باید در این جور جاها بگویید در آن جاهایی که اصول متساقط هستند جاری نمی شوند؛ اگر متساقط نباشند مثل آقای خویی جاری نمی شوند. اصاله الحل تساقط ندارد که. چون اصاله الحل در آن طرف جاری نمی شود به خاطر اینکه معلوم است غصبا، غصبیتش معلوم است، اصاله الحل در آن جاری نمی شود.

لکن اگر شما قائل به علم اجمالی علیت تامه شدید، همچنان که علم تفصیلی علت است، اینجا هم علت است، هیچ فرقی نمی کند. خب راست هم می گوید حرف آقاضیاء درست است. به نظر ما حق با آقاضیاء است. هم اشکال به نائینی وارد است و هم به آقای خویی. به هر دو وارد است. یعنی مرحوم آقاضیاء اشکال به نائینی را به لحاظ نتیجه نه، می گویند نتیجه همین است که ایشان گفته، نباید شرب کرد. لکن به لحاظ کیفیت سلوک طریقتشان؛ اشکال به آقای خویی هم مقدمات علمی ایشان اشکال دارند و هم نتیجه اش. هر دو را اشکال دارند.

پس بنابراین این مطلبی را که ایشان در اینجا به عنوان تنبیه اول آوردند، که اصل حاکم و محکوم، این نکته فنی اش این نکته ای است که عرض کردیم. البته مرحوم آقای نائینی یک حرف دیگری هم دارند. اگر شما استصحاب طهارت داشتید و استصحاب نجاست، اگر دو تا

تعارض کردند، به اصاله الطهاره بر می گردیم. مرحوم نائینی می گوید اصاله الطهاره با استصحاب طهارت یکی است. اگر استصحاب طهارت جاری نشد اصاله الطهاره هم جاری نمی شود. فرقی نمی کند. هر دو با هم یکی هستند، چون مؤدایشان یکی است.

بعید هم نیست، ارتکاز عرفی ما همین باشد. یعنی وقتی هر دو استصحاب دارند، ما با نظر به استصحاب هر دو نمی توانیم حکم بکنیم. این حکم نکردن به عدم استصحاب این را یک نوع تنزیل است، یک نوع ادعاست، یک نوع جعل است؛ این غیر از آن جایی است که خود انسان ابتدائاً شکل دارد. و لذا انصافاً به نظر ما هم خیلی شبهه دارد که اصاله الطهاره جاری بشود. در این مثال که یک لباسی بوده، یک زمان قطعاً طاهر بوده، یک زمان هم قطعاً نجس بوده. خب این دو تا استصحاب معارض هستند. آقای خویی می گوید دو تا استصحاب به تعارض ساقط می شوند، اصاله الطهاره جاری می شود. مرحوم نائینی ظاهر عبارتش این است که اصاله الطهاره جاری نمی شود چون مؤدایش با استصحاب طهارت یکی است. اگر با استصحاب طهارت جاری نشد، به ذهن من هم می آید که حق با نائینی است حالاً نه با تحلیلی که ایشان فرمودند. به خاطر اینکه اگر این دو تا استصحاب را ما بعداً گفتیم جاری نمی شوند، به خاطر اینکه حالا در محل خودش در بحث استصحاب خواهد آمد، غیر از تعارضشان، مسئله عدم امتثال ظن یقین به شک، یا شبهه مصداقی امتثال ضمان یقین به شک، حالا بعد عرض می کنیم، انصافش بعید نیست که جای اصاله الطهاره نباشد.

س: تلازم همیشگی است؟ بین اصاله الطهاره و استصحاب همیشگی است جایی که استصحاب پیاده نشود اصاله الطهاره هم نمی آید.

ج: بله خب ایشان می گوید همیشگی است

س: یا خصوصیت به مورد دارد؟

ج: نه. مؤدایشان که بگوید یکی بشود...

من از راه مؤدی وارد نمی شوم. من می گویم آنجا که استصحاب جاری نمی شود بعداً، این غیر از شک است. چون ما شک و یقین را در باب استصحاب به معنای حرفی گرفتیم. غیر از شک بدوی است، معلوم نیست اینجا مشمول ادله شک بدوی باشد. چون مادام هر دو حالت یقین سابق دارند، کل شیء لک طاهر حتی تعلم معلوم نیست اینجا را بگیرد. شمول آن دلیل در اینجا مشکل است.

علی ای حال پس این مطالبی را که مرحوم استاد در اینجا فرمودند روشن شد. نکته فنی مطالب ایشان سر تنجیز علم اجمالی را تساقط اصول می دانند. این روح مطلب را از ایشان دیگر حالا یک صفحه دو صفحه خواندیم، روح مطلب. و دوم نکته دوم علم اجمالی را مثل علم تفصیلی علت تامه به قول مرحوم آقا ضیاء نمی دانند.

و نکته دیگری که اساسی است در باب تجزیه علم اجمالی فقط به لحاظ حکم تصرف می دانند. و ما عرض کردیم انصافاً هر سه مقدمه محل اشکال است. هر سه مطلب محل اشکال است. تصرف به لحاظ حکم نیست، تصرف به لحاظ موضوع است. اگر به لحاظ موضوع شد، این هم ملاقی نجس است، آن هم ملاقی نجس است.

س: تصرف به لحاظ حکم شد دیگر کافی است برای اینکه

ج: خب وقتی تصرف به لحاظ موضوع شد به لحاظ حکم، هم حرمت شرب می آورد هم وجوب اجتناب، نجاست می آورد.

س: یعنی اثر دیگری دارد؟

ج: هر چه اثر باشد می آورد.

س: به چه دلیل ۲۰:۴۶

ج: عرض کردیم ببینید دلیل یک جایی در اینجا گاهی آقا ضیاء می گوید که این مطالبی که نائینی گفته یا دیگران مصادره به مطلوب است. در حقیقت نگاه نکنید اینها را شما دلیل و استدلال و برهان و حرفهایی که در منطق و اینها شکل اول و دوم، این حرفها اینجا نیست. نکته فنی که من عرض کردم نکته فنی ارتکازات عقلایی ماست. این از باب این.

و لذا اگر کسی آمد گفت ما اصلاً چون یک اجمال پیدا شده، اصلاً علم اجمالی منجز نمی شود. شبهه بدوی. خب تمام این بحثها تمام می شود. تمام اینها این که بعدش آقا ضیاء می گوید مصادره مطلوب است، همین جا هم نوشته. خب یکی ممکن است بگوید حرف های شما مصادره به مطلوب است. فرقی نمی کند همه مثل هم است. یک ارجاع به ارتکاز است. اگر ارتکاز را قبول کردیم، ببینید، مبانی را از اول دیگر مرور نکنیم. شما اگر آمدید گفتید تا اجمال آمد، چه در علم باشد چه در معلوم باشد، این منجز نیست. تمام بحث های علمی می رود پی کارش، می شود شبهه بدوی. پس شما از آن نقطه اول شروع بکنید، من دارم همین را می گویم، آقای خوبی می گوید از تساقط اصول است نه خود علم، تأثیر علم نیست. خیلی خب اگر تساقط اصول باشد همین طور است. نسبت به اصالة الطهارة تساقط نداشته و اصالة الحل ندارد. این همین حرفی است که ایشان می گوید. روشن شد؟

پس شما دقت بکنید من چه می خواهم عرض کنم، همیشه این که هی آقا ضیاء می گوید اینجا مصادره به مطلوب است. مصادره مطلوب یعنی عین ادعاست. خب بله خب، در این مسئله تقریباً همه اش عین ادعاست. اگر کسی آمد گفت آقا اصلاً ما تا جایی که علم

روشن نباشد نجس است، یا اجمال در علم باشد یا اجمال در معلوم باشد، این نجس نیست. خب علم اجمالی اصلاً منجز نیست. علم اجمالی منجز نبود تمام این بحث‌ها می‌خواهد، دیگر تنبیهات ندارد، تمام بحث‌ها می‌رود پی‌کارش. پس شما از اول شروع بکنید علم اجمالی را منجز می‌دانید یا نه؟ این یک. دلیل بر تنجزش را چه می‌دانید؟ آقا ضیاء می‌گوید علم مثل آن علم است. در خود علم اجمالی نیست. وقتی علم اجمال نشد، همان علم تفصیلی که تنجز می‌آورد علم اجمالی هم مثل همان است. این اجمال در متعلق است، اجمال متعلق کاری به علم ندارد.

مرحوم آقای خویی می‌گویند نه، فرق می‌کند این اجمال در متعلق باشد، باز هم شارع می‌تواند جعل بکند. تساقط پیدا می‌کند ترجیح بلا مرجح. نکته تنجز تساقط الاصول است. ببینید. این را من اینجا تکرار می‌کنم؛ چون در کل مباحث فروع علم اجمالی که در کتب کتاب مثلاً عروه و دیگران، و کتابهای مفصلی که نوشتند، تمام اینها آن نکته فنی ابتدائاً اینجاست. علم اجمالی منجز هست یا نیست؛ اگر منجز هست نکته اش تساقط اصول است یا علیت علم است. آقا ضیاء می‌گوید علیت علم است. لذا آقا ضیاء اینجا به نائینی اشکال می‌کند، می‌گوید شما هر دو اصل را می‌گویید جاری نمی‌شود. خب این با علیت می‌سازد نه با تساقط. مبنای شما تساقط اصول است. راست هم می‌گوید. دقت کردید؟ تمام هدف ما این نیست که بگوییم مثلاً نائینی چه فرمودند، آقای خویی، ما هدفمان این است که زیربنای تفکر اینها را نشان بدهیم. حالا بعضی خیال کردند که مثلاً فلسفه اصول فقه، نه خودش اصول فقه. زیربنای تفکر روشن شد انشاء الله؟

یک، علم اجمالی منجز است. اگر گفتیم منجز نیست دیگر طبعاً این بحث‌ها نیست. دو، سر تنجز چیست؟ تساقط الاصول است یا علم علت تامه است؟ آقا ضیاء می‌گوید علم علت تامه است. مرحوم آقای نائینی و آقای خویی می‌گویند تساقط. خب طبیعتاً اگر تساقط بود جایی که تساقط اصول نیامد آنجا دیگر تنجز نداریم. این حرف آقای خویی. آقای نائینی می‌گوید نه چون مؤدایش یکی است تساقط می‌شود. اگر ما اصالة الطهاره جاری نکردیم، همچنان که اثبات نجاست می‌کنیم اثبات حرمت شرب هم می‌کنیم. از این راه مرحوم نائینی یعنی از این راه.

مرحوم آقا ضیاء هم به ایشان اشکال می‌کند از این راه نمی‌توانیم وارد بشویم. راست هم هست. من هم عقیده‌ام همین است انصافاً حق با آقا ضیاء است. خود ما هم خب مبناء مبنای آقا ضیاء را قبول کردیم. قبول کردیم که علت تامه است. فرقی در علم نداریم. پس نکته دوم.

نکته سوم که ما اضافه کردیم و این دوسه بزرگوار فرمودند، این که ما در علم اجمالی معتقدیم حقیقت علم اجمالی که تجزیه می آورد، یک نوع تصرف است؛ به هر حال تصرف نفس می خواهد. لکن در کلمات اینها تصرف در ناحیه حکم است. چرا؟ چون علم پیدا کردید حکم آمد، خون را که دید دیگر وجوب اجتناب آمد. اینها رفتند روی وجوب اجتناب، روی حکم، آثاری که در تنبیهات می آید روی این است. آن وقت اگر رفت روی حکم، این وجوب اجتناب به لحاظ چه آمد، طهارت؛ اما وجوب اجتناب به لحاظ حلیت و حرمت نیامد؛ چون آن طرف که غصبی است، این طرف هم که مشکوک است. پس به لحاظ حرمت، ببینید دقت می کنید، اینها رفتند روی حکم.

ما عرض کردیم اختلاف ما با آقایان این است که آن که با ارتکازات ما مساعد است، فقط حکم نیست، یک تصرف در موضوع هم هست. لکن تصرف در موضوع مطلق نیست. در استصحاب مطلق است. در قاعده فراغ مطلق است، در قاعده تجاوز قاعده سوق مسلم مطلق نیست. در موضوعات خارجی. اما در استصحاب در علم اجمالی تصرف هست، اما مطلق نیست، به لحاظ احکام.

پس اگر شما آمدید گفتید اینجا اصالة الطهاری جاری نمی شود چون ملاقی است. ببینید ملاقی نجس است. همچنان که حکم به طهارتش نمی کنیم حکم به حرمت شرب هم می کنیم دیگر، چه فرقی می کند؟ اگر گفتیم ملاقی است، دقت کردید؟ یعنی من معتقدم مرحوم نائینی روی همین ارتکاز رفته. آقا ضیاء از یک راه رفته، نائینی از یک راه. آقای خویی مخالف هستند. آقا ضیاء علت تامه می داند. خب راست هم هست. ما هم علت تامه می دانیم. ما یک چیزی اضافه کردیم که در باب علم اجمالی نمی شود تصرف در حکم صرف باشد. در موضوع هم هست، لکن به مقدار حکم. وقتی آمد گفت این ملاقی دم است، یعنی چه؟ یعنی یحرم شربه. نمی شود ملاقی دم باشد یحل شربه. وقتی آمد گفت این ملاقی دم است، آثاری را که شارع گفته، مثلاً نماز نخواندن، فلان، تمام آن آثار، حرمت شرب، آثار نجاست، لا یجوز بیع النجس، الی آخره. کل آثار را شارع بار می کند.

پس بنابراین این نکته ای را که مرحوم آقای خویی در اینجا فرمودند، روشن شد، نکته فنی اش آن زیربنای قسم اول را تصور نکنید. یک؛ نکته تجزیه علم اجمالی تساقط اصول است یا علیت تامه علم اجمالی. آقا ضیاء می گوید علیت تامه. آقای خویی و آقای نائینی می گویند تساقط اصول. دو، نکته تصرف تجزیه علم اجمالی تصرف فقط در حکم است، یا تصرف در موضوع هم هست. ظواهر عبارات تصرف در حکم است. به ذهن ما تصرف در موضوع هم هست. لذا در این تنبیه اول که ایشان فرمودند، انصافش این است که حق این است که هم حکم به نجاستش می شود، وجوب اجتناب می شود نسبت به مایع برای نماز نخواندن در آن، و حکم می شود به حرمت شربش. البته نائینی

هم حکم می کند به حرمت شربش، با اتحاد مبنا با آقای خویی. و آقا ضیاء هم حکم می کند به حرمت شربش با اختلاف مبنا با این دو بزرگوار.

س: ببخشید، علمی وضع شده که این ارتکازات شناسایی بشود در بحث دقیق علمی؛ یعنی علم خاصی باشد

ج: عرض کردم چون اینها بر می گردد به ارتکازات عقلایی ما

س: یعنی مثلاً غربی ها حتی مثلاً

ج: فرق نمی کند. چرا در بعضی هایش دارند. البته این ارتکازات باید به امضای شارع هم برسد اگر مخصوصاً اختلافی باشد. آنوقت ما داریم که در مایعین ۲۸:۳۵ یتیم، این در حقیقت امضاء شده این ارتکاز. بعدش هم به نظر من به قول همان شعر مولوی، آفتاب آمد دلیل آفتاب، به نظر من واضح باشد ارتکازات. این فقط به مجرد تنبیه، برهان دیدم بعضی اینجا نوشتند ممکن اقامة البرهان، برهانی، استدلالی، برهنه به قول بعضی، جای برهان نیست، امر ارتکازی وجدانی ماست و بر می گردد به سلوک عملی ما در زندگی. انصافاً این هست یعنی واقعا

س: این قدر اختلاف امر وجدانی

ج: بله، می گویم اینها چون در تفسیر آمدند اختلاف کردند.

س: بیان

ج: احسنت.

مثلاً آقای خویی می گوید تساقط اصول است. سرش این است. آقا ضیاء می گوید علت تامه است. نائینی که می گوید تساقط اصول، باز در نتیجه قبول می کنند با آقا ضیاء. خیلی عجیب است. ما معتقدیم با آن ارتکازاتشان برگشتند. آقای خویی به صناعت بیشتر برگشتند. به قواعد صناعی عمل فرمودند. اگر به ارتکازات برگردد همین است که مرحوم آقا ضیاء و نائینی فرمودند.

س: حاج آقا بحث از این طرق ضروری است یا مثلاً همان ارتکازات

ج: من کمی تند می خوانم برای همین که خیلی نمی خواهم معطلتان بکنم. کمی اگر اجازه بفرمایید دلمان می خواهد برویم روی مطالبی که جای بحث دارد. اینها را چون دیگر زیربناء، امروز فقط من قسم اول کمی زیربناهایش را گفتم که بعد دیگر تفکر تان راحت باشد. چون

کلا در اصول این بحث هست، در فقه الی ما شاء الله فروع علم اجمالی هست. آن نکته فنی این است. نکات فنی اش را یاد بگیرید. حالا این خصوصیات...

بعد در قسم دوم اذا كان الاصل الجاری فی کل الطرفين من سنخ، بله، مع عدم اختصاص احدهما باصل الطولی فلا ینبغی الشک فی عدم جریان الاصل علی، فهذا قسم یتحقق فی موردین؛ احدهما ما اذا لم یکن لشیء من الطرفين اصل طولی مثلا، اذا علمنا بنجاسة احد الثوبین، می دانیم که یکی نجس شده. فان الاصل الجاری فی کل منهما مع قطع النظر عن العلم الاجمالی، ما این اصل جاری با قطع نظر از علم اجمالی را قبول نکردیم. آن نکات اختلافان با آقای خویی.

فان الاصل الجاری اصالة الطهارة، با قطع نظر، نه فتسقط فیهما؛ خب اصلا قبول نکردیم که با قطع نظر.

ثانیها ما اذا كان الاصل الطولی مشترکا فی بین الطرفين، كما اذا علمنا بنجاسة احد المائین، بله، مثلا دو تا ماء هستند. فان الاصل الجاری فی کل منهما ابتدائا هی اصالة الطهارة، و بعد سقوطها، عرض کردیم به سقوط نمی رسد، بحث سقوط روشن نیست، بحث ملاقی با نجس است. تصل النوبة الی اصالة الحل فی الطرفين، حالا اگر اصالة الطهارة جاری نشد اصالة الحل چطور؟ ایشان می گوید چون اصالة الحل در هر دو طرف است، مثل اصالة الطهارة در هر دو، هر دو جاری نمی شود.

و العلم الاجمالی كما یوجب تساقط الاصلین الحاکمین، مراد از اصلین حاکمین همان اصالة الطهارة است. كذلك یوجب تساقط الاصلین المحکومین، اصالة الحل، بملاک واحد. عرض کردم این مثالها را مرحوم استاد ذکر کردند، چون در ذهن مبارکشان نکته تساقط اصول است. دارند اصول را بیان می کنند که کجاها اصول تساقط دارند یا ندارند. ما اصل نکته را قبول نکردیم. یعنی ما عرض کردیم اینجا هر دو طرف ملاقی نجس هستند. این نیست که اول این، دوم آن، اول و دوم ندارد. هر دو ماء چون ملاقی نجس هستند، هم طاهر نیستند، هم حرمت شرب دارند. این نیست که اول اینها با قطع نظر از علم، اصلا این نحوه از کار را ما قبول نکردیم. البته نکته فنی اش هم این بود. چون من اخیرا هم عرض کردم حالا شاید واضح نبوده، چون اصل عملی نکته اش توش عمل است. در عمل مجموعه را حساب می کنند. نه اینکه می گویند مثلا قبل العلم اصالة الطهارة، حالا بعد العلم یا استصحاب طهارة، بعد العلم، نه دیگر می آیند همه را نگاه می کنند. حالت سابقشان را، علم اجمالی و تمام این خصوصیات و نتیجه گیری عملی. چون در اصل عملی این طور نیست که اول قبل العلم نگاه بکنید، بعد بعد العلم. این در امارات است، در خبر واحد است. می گوئیم این خبر فی نفسه این طور دلالت می کند؛ چون حجت است فی نفسه. آن خبر هم حجت است فی نفسه. بعد با همدیگر تعارض می کنند.

این را ما در اصول نگاه نمی کنیم این نکته فنی این است این یک کلمه. ما در اصول نمی گوئیم اول اصل طهارت است، به خاطر علم دست بر می داریم. نه، در اصول اصل را با علم همه را با هم نگاه، چرا؟ چون در اصول می خواهیم عمل بکنیم. چون می خواهیم عمل بکنیم، چون در اینجا کاشف نیست. نمی خواهیم به یک واقعیتی برسیم، می خواهیم عمل بکنیم، در عمل همه را با هم دیگر. و لذا ما چند بار گفتیم اینجا ثبوت و اثبات ندارد. این ثبوت و اثباتی که آقایان... این ثبوت و اثبات در مثل حجیت خبر تعبدی خوب است. مثلاً بگوئیم این خبر فی نفسه حجت است. این خبر هم فی نفسه حجت است. لکن فعلاً حجت ما کدوم یکی، باید برگردیم مثلاً ترجیح بدهیم یا هر کاری که می کنیم. این را می شود آنجا تصور کرد اما در ما نحن فیه تصور نیست.

س: حاج آقا آن تصرف موضوعی که می فرمایید آن جایی که دو تا اصل یعنی آن دو اصلی که جاری می شوند در یک موضوع باشند، مثلاً یک دم که می فرمایید افتاد، هر دو تا را نجس

ج: خب فعلاً همین است بحث، آن بحث های دیگر باشد بعد. حالا آن صور دیگر بعد.

فعلاً بحث همین است. من می گویم اگر در اینجا ما دیدیم که خون افتاد، نفس یک تصرف می کند کل واحد ملاقی است. اگر کل واحد ملاقی شد، هم نجس است و هم یحرم شربه.

س: یک طرف غصب شد، این طرف نجاست شد

ج: خب این دو تا اگر به هم دیگر مربوط نباشند نه، هر کدام جاری می شود. مشکل ندارد. اگر به هم مربوط نباشند، اما اگر فرض کنید یکی بخورد به عنوان ملاقی؛ ملاقی به هر دو که خورد، هر دو را حکم را می آورد.

پس این قسم دوم هم که ایشان فرمودند روی، البته خودشان نتیجه ما هم نتیجه ایشان را قبول کردیم. نتیجه ایشان را قبول داریم. کیفیت استدلال را قبول نداریم، کیفیت وصول به نتیجه ایشان را قبول نداریم. چون اینجا ثبوت و اثبات دارند دیگر، می گوید این اصل را قبل از لحاظ علم اجمالی و بعد، ما می گوئیم قبل و بعد ندارد اصلاً در این مسائل اصول عملیه قبل و بعد ندارد. ثبوت و اثبات ندارد. ما می آیم همه را با هم نگاه می کنیم نتیجه نهایی می گیریم.

بعد در قسم ثالث، اذا كان الاصل الجاری فی احد الطرفين مغایراً، عرض کردم تمام این تنبیه روشن شد، اصلاً این تنبیه نکته فنی اش این است که ایشان گفته علم اجمالی سبب تجزیش تساقط الاصول است. این را اصول آمده شرح داده، از سنخ واحد هستند، از دو سنخ

هستند، اصل طولی دارند، اصل، روشن شد؟ اگر ما این راه را اصلا نرفتیم، اصلا این مخصوصا وارد بحث نباید بشویم. از راهی که خودمان عرض کردیم باید وارد بشویم. دقت کردید؟

این سر اینکه ایشان این تنبیه را قرار داده، چون مبنایشان تنجیز علم اجمالی بر اساس تساقط اصول است. دارند شرح می دهند این اصولی که متساقط است چیست. از سنخ واحد است، از سنخ واحد نیست، اصل طولی دارد، اصل طولی ندارد، یکی دارد، دو تا دارد، همین اقسامی که الان داریم می خوانیم. دقت کردید؟

قسم سوم، اینکه اصل جاری مغایر با سنخ با اصل در طرف دیگر؛ باز این هم چند صورت؛ فان لم یکن احد الطرفين مختصا باصل طولی، فلا اشكال فی عدم جواز الرجوع الى الاصل فی كلا الطرفين، و لا فی احدهما، للزوم الترخيص، و اما ان كان، حالا ایشان هم باز، مختصا باصل طولی، فهو يتصور بصورتین؛ فایده ندارد اینها را بخوانیم ذهنتان... مهمش مثال هایی که خود ایشان زدند.

اما القسم الاول، همین صورت اولی. کما اذا علمنا بنجاسة احد المائین او غصبية الاخر؛ دو تا ظرف هست، ظرف دست راستی و ظرف دست چپی؛ می دانیم یکی نجس است، یکی نجس است و یکی هم غصب است. اذا علمنا. او غصب.

فان محتمل، خب اگر بله، یا یکی نجس است یا مثلا یکی دیگر، فان الاصل الجاری فی محتمل النجاسة اصابة الطهارة؛ و فی محتمل الغصبية اصابة الحل؛ چون یکی را می دانیم، دو تایش نیست.

و فی فرض ثبوت اصابة الطهارة فی محتمل النجاسة تصل النوبة الى اصابة الحل، ففی مثل ذلك، اگر فرض کردیم اصابة الطهارة ساقط شد، اصابة الحل مانعی ندارد.

ففی مثل ذلك كان العلم الاجمالی منجزا للواقع، لان الاصلین الجاریین فی الطرفين، یعنی چون یقین داریم یکی نجس است، یکی هم غصب است. اصابة الطهارة در هر کدام معارض است اصابة الحلیه هم کذلک.

الا ان العلم الاجمالی بوجود الحرام فی البین، یک حرامی مسلم هست، مانع عن الرجوع الى الاصل، یعنی اصابة الحل نمی شود مراجعه بکنید. باعتبار ان الترخيص فی كلا الطرفين ترخیص فی مخالفة التكلیف الواصل، و فی احدهما ترجیح بلا مرجح، همین تساقط. اصطلاحا ما اسمش را گذاشتیم تساقط اصول، ایشان تعبیرشان این جور است. شما به جای این یک سطری که ایشان نوشتند، بنویسید لتساقط الاصول.

بلا فرق فی ذلك بین ان يكون الاصل من الاصول الحاکم او الاصول المحکومه؛ آن وقت مثال زدند، توضیح ذلك.

ان الاصل الجاری فی احد الطرفين، وهو المایع المحتمل غصبیه؛ آن آبی که احتمال غصبیتش است، اصاله الحل، و الاصل الجاری فی الطرف الاخر وهو مایع المحتمل نجاسته اصاله الطهارة، این ظاهرا یکی را احتمال نجاست است، یکی دیگرش احتمال غصبیت است. مراد این است نه اینکه در هر دو.

هو اصاله الطهارة، و یترتب علیها جواز الشرب، که اصاله الطهارة باشد. و العلم الاجمالی بوجود الحرام یمنع من جریانها، چون می دانیم یک حرامی هست دیگر، یا به خاطر نجس بودن یا به خاطر غصبی بودن.

لا لخصوصية فیها، بل لان جریانها مستلزم للترخیص فی المعصیه، عرض کردم اینها از این راه پیش رفتند نه از باب علیت تامه.

فكما ان اصاله الطهارة المترتب علیها جواز الشرب اذا انضمت الى اصاله الحل فی الطرف الاخر، لزم الترخیص فی المعصیه، كذلك اصاله الحل اذا انضمت اليها اصاله الحل فی الطرف الاخر، فاذا علم حرمة احد المائعين، كان الترخیص فی کلّیهما ترخیصا فی المعصیه و فی احدهما، همان تساقط اصول که عرض کردیم.

سواء كان الترخیص بلحاظ الحكم بالطهارة المترتب علیه الحلیه، یا ترخیص به لحاظ الحكم بالحلیه من اول الامر، در جایی که غصب است.

یعنی این ترخیص یا به خاطر طهارت یا دیگر به خاطر علیت.

و بعبارة اخرى، امر در مقام دائرین سقوط اصاله الاباحه فی محتمل الغصبیه، سقوط اصاله الطهارة و اصاله الاباحه فی محتمل النجاسة. و بما انه لا ترجیح فی البین، عرض کردم ایشان تکرار می کنند مبنای خودشان را که علم اجمالی است.

یسقط الجميع لا محاله. و كذلك من هذا القبیل، باز مثال دیگر، ما اذا علم اجمالا ببولية احد المایعين، دو تا مایع هست، یکی احتمالا بول است، یکی هم احتمالا نجس است. بالملاقات الدم، این طوری، دقت بکنید. یکی احتمالا بول است.

فان الاصل الجاری فی ما یحتمل نجاسته بالعرض ان كان استصحاب، ببینید، مثلا ملاقی، خب اصل استصحاب طهارت است. و الاصل الجاری فی الطرف الاخر هو اصاله الطهارة، یکی استصحاب طهارت جاری می شود، یکی اصاله الطهارة.

الا انه مع ذلك لا مجال لجريان اصاله الطهاره فيما يحتمل نجاسته العرضيه بعد سقوط الاستصحاب فيه، اگر استصحاب جاری نشد، دیگر احتمال نیست. لان العلم بالنجس الموجود فی البین مانع عن جعل الطهاره الظاهره فی الطرفین، حالا اینجور طهارتی که می خواهد جعل بشود، در یکی به یک نکته است، در یکی به یک نکته. در یکی به این نکته است که بول نیست. خیلی خب. در یکی هم به این نکته است که با خون ملاقات نکرده. نکته اش فرق می کند. اما نکته اساسی این است که این دو تا اصل جاری نمی شوند. یکی چون شک در بولیتش هست، احتمال می دهیم یا این بول باشد، یا آن ملاقی نجس باشد، دم باشد. خب این که احتمال بولیت می دهیم، اصاله الطهاره جاری می شود. آن هم که احتمال ملاقی با دم می دهیم استصحاب طهارت بکنیم؛ چون سابقا ظاهر بوده قبل از ملاقی.

خب یکی اصاله الطهاره است، یکی استصحاب. یک قاعده هم دارند آقایان که استصحاب مقدم بر اصاله الطهاره است. چون استصحاب اصل تنزیلی است، اصاله الطهاره اصل غیر تنزیلی است. استصحاب بر اصاله الطهاره مقدم است. آیا ما می آییم این دو تا نکته را در نظر بگیریم و در نتیجه بگوییم حکم به طهارت؟ می گوییم نه ایشان می گوید فرق نمی کند. چون علم دارد به وجود یک نجسی فی البین. این علم به جامع دارد. علم به جامع عبارت از این است که بالاخره یک نجسی اینجا هست. یا یک نجس بالذات که این اناء دست راستی بول باشد، یا نجس بالعرض که اناء دست چپی ملاقی با دم باشد. دقت می کنید؟ این مانع از اجرای اصول است.

لان العلم بالنجس الموجود فی البین مانع عن جعل الطهاره الظاهره فی الطرفین بای لسان کان، این شبیه کلام مرحوم نائینی است. لاستلزامه المخالفة القطعیه و کذا فی احدهما للزوم الترجیح بلا مرجح. این هم این مثال دوم ایشان شاید از مثال اول ایشان واضح تر بود.

خلاصه اش این است که دو تا اصل هستند، با هم مغایر هستند، مع ذلك کله یک علم اجمالی در وسط داریم، این علم اجمالی مانع است. نه در ناحیه حاکم نه در ناحیه محکوم جاری نمی شود. پس اگر شک، یقین داریم که یکی از این دو اناء، یا اناء دست راستی احتمال می دهیم بول باشد، اناء دست چپی هم احتمال می دهیم ملاقی با دم باشد. احتمال، لکن به یکی از این دو تا یقین داریم، به هر حال یقین داریم که یک نجسی در بین هست. یا به خاطر بول بودن دست راستی یا به خاطر ملاقات نجس با دست چپی. ایشان می فرمایند در اینجا علم اجمالی منجز است، علم اجمالی که منجز شد، آن وقت هر دو اصل ساقط می شود، هیچ کدام نمی شود به اصطلاح خودش فی نفسه حساب بکنیم، بگوییم مثلا استصحاب مقدم است بر اصاله الطهاره مثلا، استصحاب جاری بشود، بعد از جریان استصحاب، دیگر اصاله الطهاره مانعی نداشته باشد. نه این طور نمی شود این مشکل دارد. این نظر مبارک ایشان.

و اما روی مبانی که عرض کردیم بر می گردد به همان نکته ای که در باب تنجیز علم اجمالی است. اگر ما علم داریم به وجوب اجتناب در بین، عرض کردیم البته در اینجا احتمالا ابداع موضوعش مشکل باشد. مگر ابداع موضوعش عبارت از این باشد که ما یقین داریم این دو تا یکی نجس است. فقط اختلاف و اجمال در این است که نجس بالذات یا بالعرض است. انصافا در اینجا این علم اجمالی منجز است و تأثیری در این جهت ندارد. مطلبی که ایشان فرمودند درست است فقط اختلاف در مبناست.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین